



گوریل نام رئی

کریستوفرچ ابریس ودانیل سایمونز

# گوریل نامہ

کریستوفر، چابریس، ۱۹۳۳م۔ / 1966، Chabris, Christopher F.  
سایمونز، دانیل ج.، ۱۹۶۹-م. / 1969، Simons, Daniel J.  
گوریل نامرئی / نویسندگان کریستوفر چابریس و دنیل سایمون؛ مترجم عبادی؛  
ویراستار رامین کریمی. نشر سایلاو ۱۴۰۱ / شابک: ۷-۵۰-۷۱۲۴-۶۲۲-۹۷۸  
عنوان اصلی: The invisible gorilla: and other ways our intuitions deceive us  
فروست: مجموعه مطالعات میان رشته‌ای، کتابخانه جهان مغز.  
موضوع: Memory / Thought and thinking / Perception  
موضوع: ادراک - اندیشه و تفکر - حافظه  
شناسه افزوده: عبادی، عهدیه، ۱۳۵۷ -، مترجم  
رده بندی کنگره: BF ۳۲۱ رده بندی دیویی: ۱۵۳/۷۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۹۰۸۲۷۳۲

SAYLAV

گوریل نامرئی: و راه‌های دیگری که شهود ما فریبمان می‌دهد  
نویسندگان: کریستوفر چابریس و دانیل سایمونز  
مترجم: عهدیه عبادی - ویراستار: رامین کریمی  
مجموعه مطالعات میان رشته‌ای - کتابخانه جهان مغز  
نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲ - تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه  
چاپ و صحافی: ترانه - شابک: ۷-۵۰-۷۱۲۴۵۰۷-۹۷۸  
همه حقوق چاپ و نشر منحصراً برای نشر سایلاو محفوظ است.

نشانی: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، لپافی نژاد غربی  
پلاک ۲۱۱ / واحد ۳ - تلفن: ۰۲۱-۶۶۱۲۸۶۶۱

# SAYLAV

@Copyright

-----  
نشر سایلاو این اثر را در چهارچوب قانون بین المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) با عقد قرارداد رسمی با نویسندگان اثر و آژانس ادبی (Levine Greenberg Rostan Literary Agency) و خرید امتیاز انتشار ترجمه فارسی آن در سراسر دنیا، منتشر کرده است. ترجمه تکراری و انتشار مجدد این اثر به دور از اخلاق حرفه ای نشر است.

## اگر گوریل نامرئی را دوست داشتید، دیگر کتاب‌های کتابخانه جهان مغز نشر سایلاو را هم بخوانید...

- توهم‌سازات / الیور ساکس
- مغز پویا: ماجرای مغزی که هر لحظه تغییر می‌کند / دیوید ایگلن
- ناشناخته: زندگی اسرارآمیز مغز / دیوید ایگلن
- گونه‌های شگفت‌انگیز: راهنمای خلاقیت بشر در بازآفرینی جهان / دیوید ایگلن
- مغز سخن‌چین: جست‌وجوی یک عصب‌شناس برای آنچه ما را انسان می‌سازد / راماچاندران
- اخلاق و مغز مشاور: علم اعصاب درباره اخلاق چه می‌گوید؟ / پاتریشیا چرچلند
- مغزی که خود را تغییر می‌دهد / نورمن دویج
- مغز سبک‌مغز / دین برنت
- ... و ...



## درستایش گوریل نامرئی

«همه قضات و اعضای هیئت منصفه در سیستم عدالت کیفری، همچنین فرماندهان جنگی، مدیران عامل شرکت‌ها، اعضای کنگره و حتی من و شما ملزم به خواندن این کتاب هستیم... چرا که خطاهای ادراکی ذهنی شگفت‌انگیزی که در این کتاب به روشنی بیان شده، می‌توانند هریک از ما را فریب دهند.»

مایکل شرمر، ناشر مجله شکاک، ستون‌نویس ماهانه ساینتیفیک امریکن

و نویسنده کتاب «چرا مردم چیزهای عجیب و غریب را باور می‌کنند»

«سفری هیجان‌انگیز و روشنگر در میان خطاهای ادراکی که هر لحظه از زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند.»

ریچارد وایزمن، نویسنده کتاب «شناخت علمی پدیده‌های عجیب و غریب»

چگونه حقایق بزرگ را در چیزهای کوچک کشف می‌کنیم»

«این کتاب نه تنها خوش طبع و گیرا، بلکه روشنگر است... خواندن آن شما را از شر همه محدودیت‌ها راحت نمی‌کند، اما دست کم در تشخیص و جبران آن‌ها کمک می‌کند.»

توماس دبلیو مالون، نویسنده کتاب «آینده‌ی کار»

و مؤسس مرکز اطلاعات جمعی امرای تی

«خطاهای ادراکی روزمره با فریب ما باعث می‌شوند فکر کنیم بیش از آنچه واقعیت دارد، می‌بینیم - و می‌دانیم - و می‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم، در حالی که نمی‌توانیم. گوریل نامرئی دقیقاً چرایی این موضوع را به ما می‌آموزد و این کار را به شیوه‌ای فوق‌العاده جذاب انجام می‌دهد. چاپریس و سایمونز نکات بسیار خوبی ارائه داده‌اند

که از طریق آن‌ها می‌توانیم بر خطاهای ادراکی خود غلبه کنیم. شما چه راننده‌ای باشید که می‌خواهد با موتورسیکلت‌های رویه‌رو برخورد نکند، چه رادیولوژیستی که امیدوار است بتواند هر توموری را شناسایی کند و چه فردی عادی که در مورد کارکرد واقعی ذهن خود کنجکاو است، باید این کتاب را بخوانید.»

دکتر الیزابت لاقنس، استاد ممتاز دانشگاه کالیفرنیا-اروین

و نویسنده «حافظه و شهادت شاهلان عینی»

«کتابی آموزنده. پس از خواندن گوریل نامرئی نگاه متفاوتی به خود و جهان پیرامونتان خواهید داشت. این کتاب مثل نویسندگانش، هم سرگرم‌کننده است و هم هوشمند و پراز آگاهی در مورد خطاهای ادراکی روزمره‌ای که همه ما با آن‌ها سروکار داریم. مهم نیست شغل شما چیست یا در زندگی چه می‌کنید، این کتاب برای‌تان آموزنده خواهد بود.»

جوزف تی‌هالینان، نویسنده کتاب برنده جایزه پولیتزر

با عنوان «چرا اشتباه می‌کنیم»

«کریس چابریس و دن سایمونز، دانشمندان علوم شناختی، تور سرگرم‌کننده‌ای از روش‌های پرشمار مغز برای گمراه کردن هر روزه‌ی ما ترتیب داده‌اند. گوریل نامرئی جذاب، دقیق و پراز مثال‌هایی از دنیای واقعی است که برخی از آن‌ها باعث می‌شد من با صدای بلند بخندم. وقتی آن را بخوانید متوجه خواهید شد که چرا کارشناسان هواشناسی می‌توانند مدیران مالی خوبی شوند و هومر سیمپسون چه چیزی در مورد تفکر شفاف به شما می‌آموزد.»

دکتر ساندرا آموت، از نویسندگان کتاب «به مغز خود خوش آمدید»

و سردبیر پیشین نشریه نیچر نوروساینس

«فوق‌العاده دلپذیر... گوریل نامرئی با یادآوری اینکه چقدر کم می‌دانیم، ما را زیرک‌تر می‌کند. این کتاب با ترتیب دادن گشت‌وگذار هیجان‌انگیزی در نقاط کور مغز، نحوه رانندگی، استخدام کارمندان و سرمایه‌گذاری شما را تغییر خواهد داد.»

آماندار پیل، نویسنده ارشد مجله تایم

و نویسنده کتاب «غیرقابل تصور»



۵	در ستایش گوریل نامرئی
۹	مقدمه
	<b>فصل اول</b>
۱۳	۱. «فکر می‌کنم می‌دیدم»
	<b>فصل دوم</b>
۶۱	۲. مری‌ای که خفه می‌کرد
	<b>فصل سوم</b>
۱۰۳	۳. وجه اشتراک شطرنج بازان باهوش و مجرمان احمق
	<b>فصل چهارم</b>
۱۴۳	۴. آیا باید بیشتر شبیه کارشناس هواشناسی باشیم یا مدیر صندوق پوششی؟
	<b>فصل پنجم</b>
۲۰۱	۵. نتیجه‌گیری شتاب‌زده
	<b>فصل ششم</b>
۲۲۳	۶. به سرعت باهوش شوید!
	<b>نتیجه‌گیری</b>
۲۶۹	افسانه شهود
	<b>ضمائم</b>
۲۹۱	پس‌گفتار
۳۰۷	یادداشت‌ها

SAYLAV



## مقدمه

### خطاهای ادراکی روزمره

«سه چیزی نهایت سخت است: فولاد، الماس و شناخت خود.»

- بنجامین فرانکلین، سالنمای ریچارد بیچاره (۱۷۵۰)

حدود دوازده سال پیش، در یکی از کلاس‌های روان‌شناسی که در دانشگاه هاروارد تدریس می‌کردیم، آزمایش ساده‌ای را با دانشجویان انجام دادیم. این آزمایش در کمال شگفتی ما به یکی از مشهورترین آزمایش‌های روان‌شناسی تبدیل شده است، در کتاب‌های درسی گنجانده شده و در کلاس‌های روان‌شناسی مقدماتی در سراسر جهان تدریس می‌شود. همچنین در مجلاتی مانند نیوزویک<sup>۱</sup> و نیویورکر<sup>۲</sup> و برنامه‌های تلویزیونی از جمله دیتالین ان بی سی<sup>۳</sup> به تصویر کشیده شده است. حتی در اکسپلوراتوریوم<sup>۴</sup> سانفرانسیسکو و موزه‌های دیگر به نمایش گذاشته شده است. دلیل محبوبیت این آزمایش این است که به شکلی طنزآمیز، چیزی غیرمنتظره و عمیق را در مورد ما آشکار می‌کند؛ اینکه جهان خود را چگونه می‌بینیم - و چه چیزهایی را نمی‌بینیم.

با خواندن فصل اول این کتاب می‌توانید اطلاعات کاملی در مورد این آزمایش به دست آورید. ما پس از سال‌ها پژوهش دریافته‌ایم که این آزمایش، اصل کلی‌تری را در مورد نحوه کارکرد ذهن بیان می‌کند. همه ما بر این باوریم که می‌توانیم آنچه را که در برابرمان

1. Newsweek
2. The New Yorker
3. Dateline NBC
4. Exploratorium

وجود دارد ببینیم، رویدادهای مهم گذشته‌ی خود را به‌طور دقیق به خاطر بیاوریم، محدودیت‌های دانش خود را درک کنیم و تعیین علت و معلول را به‌درستی انجام دهیم. اما این باورهای شهودی غالباً اشتباه هستند و محدودیت‌های بسیار مهم توانایی‌های شناختی ما را پنهان می‌کنند.

باید به ما یادآوری شود که هیچ‌چیزی را از روی ظاهر قضاوت نکنیم، چراکه معمولاً ظاهر بیرونی را تبلیغ دقیقی از ویژگی‌های نادیده و درونی می‌دانیم. باید به ما گفته شود که پس‌انداز کردن مثل پول درآوردن ارزشمند است، چون معمولاً پول نقد و پس‌انداز خود را متفاوت می‌بینیم. جملات قصاری مانند این‌ها تا حد زیادی کمک می‌کنند تا از اشتباهاتی که شهود می‌تواند ایجاد کند بپرهیزیم. به همین ترتیب، جمله بنجامین فرانکلین<sup>۱</sup> در مورد چیزهای بی‌نهایت سخت نشان می‌دهد که باید این باور شهودی که شناخت خوبی از خودمان داریم را مورد تردید قرار دهیم. ما در زندگی خود طوری وانمود می‌کنیم که گویی می‌دانیم کارکرد ذهنمان چگونه است و چر رفتارمان به‌گونه‌ای است که هست. عجیب اینجاست که بیشتر اوقات واقعاً چیزی نمی‌دانیم.

گوریل نامرئی کتابی درباره شش خطای ادراکی روزمره است که تأثیری عمیق بر زندگی ما دارند: خطاهای ادراکی توجه، حافظه، اعتماد به نفس، دانش، علت و پتانسیل. این‌ها باورهای تحریف‌شده‌ی ما در مورد ذهن خودمان هستند که نه فقط اشتباه، بلکه به طرز خطرناکی اشتباه هستند. اینکه این خطاهای ادراکی چه موقعی و به چه دلیل بر ما تأثیر می‌گذارند، چه پیامدهایی برای امور انسانی دارند و چگونه می‌توان بر تأثیر آن‌ها غلبه کرد یا آن‌را به حداقل رساند، از جمله مواردی است که در این کتاب بررسی خواهیم کرد.

دلیل استفاده ما از کلمه «خطاهای ادراکی»، تشبیه آگاهانه آن به خطاهای ادراکی دیداری مانند پلکان بی‌پایان مشهور موریس اشرا<sup>۲</sup> است؛ شما با دیدن این تصویر، حتی پس از اینکه متوجه می‌شوید که چیزی در مورد آن به‌کلی نادرست است، باز هم نمی‌توانید هر بخش جداگانه را به‌صورت یک پلکان واقعی نبینید. خطاهای ادراکی روزمره نیز به همین شکل پایدار هستند؛ حتی پس از پی بردن به نادرستی باورها و شهودمان،

1. Benjamin Franklin  
2. illusion  
3. M. C. Escher

سرسختانه در برابر تغییر آن‌ها مقاومت می‌کنیم. ما آن‌ها را از این جهت خطاهای ادراکی روزمره می‌نامیم که واقعاً به صورت روزانه بر رفتار و عملکرد ما تأثیر می‌گذارند. هر بار که موقع رانندگی با تلفن همراه صحبت می‌کنیم و در عین حال بر این باوریم که توجه کافی به جاده داریم، تحت تأثیریکی از این خطاهای ادراکی قرار گرفته‌ایم. هر بار که تصور می‌کنیم کسی که گذشته خود را اشتباه به یاد می‌آورد دروغ می‌گوید، تسلیم یک خطای ادراکی شده‌ایم. هر بار که رهبری را برای یک تیم انتخاب می‌کنیم که بیشترین اعتماد به نفس را نشان می‌دهد، تحت تأثیر یک خطای ادراکی قرار گرفته‌ایم. هر بار که پروژه جدیدی را با این اطمینان که می‌دانیم تکمیل آن چه مدت به طول می‌انجامد شروع می‌کنیم، دچار یک خطای ادراکی هستیم. در واقع تقریباً هیچ حوزه‌ای از رفتارهای انسانی مصون از خطاهای ادراکی روزمره نیست.

ما به عنوان استادانی که از راه طراحی و اجرای آزمایش‌های روان‌شناسی گذران زندگی می‌کنیم، دریافته‌ایم که با مطالعه هر چه بیشتر ماهیت ذهن، تأثیر این خطاهای ادراکی را در زندگی خود بیشتر می‌بینیم. شما هم می‌توانید همین نوع دید ماورایی را نسبت به کارکرد ذهن خود داشته باشید. پس از خواندن این کتاب، این توانایی را خواهید داشت که نگاهی به پشت پرده بیندازید و چرخ‌دنده‌های ریز حاکم بر افکار و باورهای خود را ببینید. وقتی خطاهای ادراکی روزمره را بشناسید، دنیا را متفاوت خواهید دید و تفکر واضح‌تری درباره آن خواهید داشت. خواهید دید که چگونه خطاهای ادراکی بر افکار و اعمال شما و همچنین بر رفتارهای اطرافیان شما تأثیر می‌گذراند و وقتی روزنامه‌نگاران، مدیران، تبلیغ‌کنندگان و سیاستمداران در تلاش برای ایجاد ابهام یا متقاعدسازی، از خطاهای ادراکی سوءاستفاده - آگاهانه یا تصادفی - می‌کنند، متوجه خواهید شد. آشنایی با خطاهای ادراکی روزمره باعث می‌شود بتوانید با در نظر گرفتن محدودیت‌ها و توانایی‌های واقعی ذهن‌تان، روش زندگی خود را از نو تنظیم کنید. حتی ممکن است با هدف سرگرمی و سودجویی، به راه‌هایی برای بهره‌برداری از این بینش دست یابید. در نهایت، با کنار زدن پرده‌هایی که درک ما از خودمان و جهان را مخدوش می‌کنند، خواهید توانست - شاید برای اولین بار - با واقعیت ارتباط برقرار کنید.



# SAYLAV

## فصل اول

### «فکرمی‌کنم می‌دیدم»

حدود ساعت ۲ بامداد سرد و ابری روز ۲۵ ژانویه ۱۹۹۵، گروهی شامل چهار مرد سیاه‌پوست صحنه تیراندازی در یک همبرگرفروشی در بخش گروو هال بوستون را ترک کرد.<sup>(۱)</sup> درحالی‌که این مردان با یک لکسوس طلایی از محل دور می‌شدند، بی‌سیم پلیس به اشتباه اعلام کرد که قربانی پلیس بوده است و مأموران چندین منطقه را راهی یک تعقیب و گریزه ۱ مایلی کرد. در هیاهوی ۱۵ تا ۲۰ دقیقه‌ای که پس از آن رخ داد، یک ماشین پلیس از جاده منحرف شد و با وانی که پارک شده بود تصادف کرد. در نهایت لکسوس در بن‌بستی در وودراف وی در محله متاپین متوقف شد. متهمان از خودرو پیاده شدند و هر یک در جهت متفاوتی، پا به فرار گذاشتند.

یکی از متهمان مردی بیست و چهار ساله به نام رابرت «اسمات» براون بود که کت چرمی تیره به تن داشت. او از سمت سرنشین عقب ماشین خارج شد و به سمت حصار سیم توری در یک طرف بن‌بست دوید. اولین خودروی تعقیب‌کننده، یک ماشین پلیس نامحسوس بود که سمت چپ لکسوس توقف کرد. مایکل کاکس، افسری پرافتخار از واحد ضد تبهکاری پلیس که در نزدیکی منطقه راکسبری بزرگ شده بود، از صندلی مسافر پیاده شد و به دنبال براون دوید. کاکس که خودش هم سیاه‌پوست است، آن شب لباس شخصی به تن داشت؛ شلوار جین، هودی مشکی و کاپشن.<sup>(۲)</sup>

کاکس درست بعد از اسمات براون به حصار رسید. درحالی‌که براون تلاش می‌کرد از حصار بالا برود، کتش به فلز گیر کرد. کاکس دستش را دراز کرد تا براون را بگیرد و عقب بکشد، اما براون موفق شد به سمت دیگر حصار بپرد. کاکس آماده شد تا در تعقیب او از

حصار بالا برود، اما درست زمانی که می خواست بالا برود، شبی شبیه باتوم یا چراغ قوه از پشت به سرش برخورد کرد و او به زمین افتاد. افسردیگری کاکس را با مظنون اشتباه گرفته بود و در نتیجه، چند پلیس با لگد به جان او افتادند و به سر، پشت، صورت و دهانش ضربه زدند. پس از چند لحظه، یکی از آن‌ها فریاد زد، «بس کنید، بس کنید، اون پلیسه، پلیسه.» در این لحظه مأموران پا به فرار گذاشتند و کاکس را درحالی که با سروصورت زخمی، ضربه مغزی و کلیه آسیب دیده بیهوش روی زمین افتاده بود، رها کردند.<sup>(۳)</sup>

در همین حال، با رسیدن مأموران بیشتر، تعقیب متهمان ادامه داشت. کنی کانلی از اولین کسانی بود که در صحنه حضور پیدا کرد؛ مردی درشت اندام و ورزشکار اهل بوستون جنوبی که چهار سال پیش از آن، مدت نه چندان زیادی پس از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان، به نیروی پلیس پیوسته بود. خودروی کانلی حدوداً در فاصله چهل فوتی لکسوس طلایی توقف کرد. او اسمات براون را دید که از حصار بالا رفت، به طرف دیگر پرید و فرار کرد. بنابراین به دنبال براون از حصار بالا رفت و پس از حدود یک مایل تعقیب با پای پیاده، در نهایت در پارکینگی در خیابان ریور به زور اسلحه دستگیرش کرد و به او دستبند زد. کانلی در حمله به افسر کاکس مشارکت نداشت، اما دقیقاً همان زمانی که کاکس از حصار پایین کشیده می شد تعقیب براون را آغاز کرد و درست در کنار جایی که ضرب و شتم کاکس اتفاق افتاد، از حصار بالا رفت.

گرچه دیگر متهمان قتل نیز دستگیر شدند و این پرونده حل شده تلقی می شد، اما پرونده حمله به افسر کاکس همچنان باز بود. تا دو سال بعد از آن، بازرسان داخلی پلیس و هیئت منصفه عالی به دنبال پاسخی در مورد آنچه در بن بست اتفاق افتاد، بودند. کدام پلیس‌ها کاکس را کتک زدند؟ چرا کتکش زدند؟ آیا صرفاً همکار سیاه پوست خود را با یکی از متهمان سیاه پوست اشتباه گرفته بودند؟ اگر این طور است، پس چرا به جای درخواست کمک پزشکی فرار کردند؟ اما پیشرفت چندانی حاصل نشد و در سال ۱۹۹۷، دادستان‌های محلی موضوع را به مقامات فدرال ارجاع دادند تا در مورد هرگونه نقض احتمالی حقوق مدنی تحقیق شود.

کاکس از سه افسر نام برده بود که به گفته‌ی خودش آن شب در حمله به او شرکت داشتند، اما همه آن‌ها ضمن انکار این موضوع، ادعا کردند که چیزی درباره این حمله

نمی‌دانند. در گزارش‌های اولیه پلیس آمده بود که کاکس روی تکه‌ای یخ سُرخورده و با برخورد به پشتِ یکی از ماشین‌های پلیس به زمین افتاده و دچار جراحاتی شده است. گرچه نزدیک به شصت پلیس در صحنه حضور داشتند و بسیاری از آن‌ها باید می‌دانستند که چه اتفاقی برای کاکس افتاده است، اما همه ادعا کردند که چیزی در مورد ضرب‌وشتم نمی‌دانند. به عنوان مثال، کنی کانلی که اسمات براون را دستگیر کرد، ضمن ادای سوگند این‌طور جواب داده بود:

سؤال: پس شما شهادت می‌دین که ظرف چند ثانیه بعد از دیدن اینکه اون از

حصار بالا رفت، از حصار بالا رفتین؟

جواب: بله.

سؤال: و در اون زمان، هیچ پلیس لباس شخصی سیاه‌پوستی رو ندیدین که

تعقیبش کنه؟

جواب: نه، ندیدم.

سؤال: در واقع، طبق شهادت شما، هیچ افسر لباس شخصی سیاه‌پوستی اون رو

تعقیب نمی‌کرد؟

جواب: من هیچ افسر لباس شخصی سیاه‌پوستی رو ندیدم که تعقیبش کنه.

سؤال: واگه تعقیبش می‌کرد، شما می‌دیدید؟

جواب: باید می‌دیدم.

سؤال: واگه متهم رو در بالای حصار گرفته بود و بهش حمله می‌کرد، اون رو هم

می‌دیدید؟

جواب: باید می‌دیدم.

وقتی مستقیماً از او پرسیده شد که اگر کاکس سعی می‌کرد اسمات براون را از حصار پایین بکشد، آیا او را می‌دید یا نه پاسخ داد، «فکرمی‌کنم می‌دیدم.» پاسخ‌های کوتاه کانلی نشان از شاهد بی‌میلی داشت که بنا به توصیه وکلا به پاسخ‌های بله یا خیر بسنده کرده و اطلاعات داوطلبانه نمی‌دهد. از آنجایی که او پلیسی بود که تعقیب و گریز را ادامه داد، موقعیت ایده‌آلی برای دانستن رخدادها داشت. اما خودداری مداومش از اعتراف به دیدن کاکس عملاً در مسیر دادستان‌های فدرال برای متهم کردن افسران دخیل در حمله مانع

ایجاد می‌کرد و در نتیجه، هیچ‌کس به خاطر این حمله مورد اتهام قرار نگرفت. تنها فردی که در این پرونده متهم شد، خود کنی کانلی بود. او در سال ۱۹۹۷ به اتهام شهادت دروغ و جلوگیری از اجرای عدالت تحت تعقیب قرار گرفت. دادستان‌ها معتقد بودند که کانلی «شهادت دروغ» داده و ضمن ادای سوگند، این ادعای عجیب را مطرح می‌کند که آنچه که درست در برابر چشمانش رخ داده را ندیده است. براساس این نظریه، کانلی هم درست مثل افسرانی که در گزارش‌های خود هرگونه اطلاع از ضرب و شتم را انکار کردند، نمی‌خواست به همکاران خود خیانت کند. مدت کوتاهی پس از اعلام جرم علیه کانلی، دیک لِر<sup>۴</sup> که روزنامه‌نگار تحقیقی برجسته منطقه بوستون بود نوشت، «رسوایی کاکس، قانون سکوت پلیس بوستون را نشان می‌دهد... حلقه‌ای تنگاتنگ از افسران که با روایت‌های دروغ از خود محافظت می‌کنند.»<sup>(۴)</sup>

کنی کانلی روی روایت خود پافشاری کرد و پرونده‌اش به دادگاه کشیده شد. اسما ت براون شهادت داد که کانلی همان پلیسی بود که او را دستگیر کرد. او همچنین گفت بعد از اینکه از روی حصار پایین پریده بود، به عقب نگاه کرده و دیده بود که یک پلیس سفیدپوست قدبلند نزدیک به محل ضرب و شتم ایستاده است. پلیس دیگری نیز شهادت داد که کانلی آنجا بوده است. اعضای هیئت منصفه باور نمی‌کردند که کانلی می‌توانسته بدون اینکه متوجه ضرب و شتم شود یا حتی افسر کاکس را ببیند، در تعقیب براون به سمت حصار بدود. یکی از اعضای هیئت منصفه پس از محاکمه این‌طور توضیح داده بود، «باورش برای من سخت بود که حتی با وجود آن همه هیاهو و شلوغی، او چیزی ندیده باشد.» برجس نیکولز از دیگر اعضای هیئت منصفه نیز به نقل از یکی دیگر از اعضا که پدر و عموی افسر پلیس بودند گفته بود که به افسران یاد می‌دهند «به همه چیز توجه کنند»، چون آن‌ها آموزش حرفه‌ای می‌بینند.<sup>(۵)</sup>

هیئت منصفه نمی‌توانست انتظارات خود- و کانلی- را با شهادت کانلی مبنی بر ندیدن کاکس وفق دهد، در نتیجه او را محکوم کرد. کنی کانلی در هر دو مورد شهادت دروغ و جلوگیری از اجرای عدالت مجرم شناخته و به سی و چهار ماه زندان محکوم شد.<sup>(۶)</sup> در سال ۲۰۰۰، پس از اینکه دادگاه عالی آمریکا از رسیدگی به دعوی حقوقی او خودداری



کرد، از پلیس بوستون اخراج شد. البته وکلای کانلی با درخواست‌های جدید تجدیدنظر مانع از آن شدند که به زندان بیفتد و او به حرفه جدید نجاری روی آورد.<sup>(۷)</sup> دیک لِر، روزنامه‌نگاری که درباره پرونده کاکس و «دیوار آبی سکوت» گزارش کرد، در واقع تا تابستان سال ۲۰۰۱ هرگز با کنی کانلی ملاقات نکرده بود. او پس از این دیدار و مصاحبه، به این فکر افتاد که شاید کانلی واقعاً در مورد آنچه در جریان تعقیب اسما ت براون دیده و تجربه کرده بود واقعیت را می‌گوید. در این زمان بود که لِر، افسر سابق پلیس را به آزمایشگاه دِن در هاروارد آورد.

### گوریل‌ها در میان ما

داستان آشنایی ما به بیش از یک دهه قبل برمی‌گردد. در آن زمان کریس دانشجوی تحصیلات تکمیلی در گروه روان‌شناسی دانشگاه هاروارد بود و دِن به تازگی به عنوان استادیار مشغول به کار شده بود. دفتر کریس در همان راهرویی بود که آزمایشگاه دِن قرار داشت و ما خیلی زود متوجه علاقه مشترک خود به چگونگی ادراک، یادآوری و تفکر درباره دنیای دیداری شدیم. زمانی که دِن درس‌های تحقیق مقطع کارشناسی را با دستپاچی کریس تدریس می‌کرد، پرونده کنی کانلی در دشوارترین مراحل خود قرار داشت. بخشی از کار کلاسی دانشجویان این درس، کمک به ما در انجام چند آزمایش بود که یکی از آن‌ها مشهور شد. این آزمایش براساس مجموعه‌ای از مطالعات نوآورانه در مورد توجه دیداری و آگاهی صورت می‌گرفت که اولریک نایسر<sup>۱</sup>، روان‌شناس شناختی پیشگام در دهه ۷۰ انجام داده بود. نایسر زمانی که دِن، سال آخر تحصیلات تکمیلی خود را در دانشگاه کرنل<sup>۲</sup> می‌گذراند به آنجا منتقل شده بود و گفتگوهای فراوانی که آن‌ها با هم داشتند، دِن را بر آن داشت تا روی تحقیقات اولیه و پیشگامانه نایسر کار کند.

ما با استفاده از دانشجویان به عنوان بازیگر و یکی از طبقات موقتاً خالی ساختمان روان‌شناسی به عنوان صحنه فیلم برداری، فیلم کوتاهی ساختیم که در آن، افراد در قالب دو تیم به هم پاس بسکتبال می‌دادند. یکی از تیم‌ها پیراهن سفید و دیگری پیراهن مشکی به تن داشت. دِن با دوربین کار می‌کرد و کارگردان بود. کریس هماهنگی کنش‌ها را بر

.....  
1. Dick Lehr  
2. Ulric Neisser  
3. Cornell University

عهده داشت و بر صحنه‌هایی که باید فیلم برداری می‌شد نظارت می‌کرد. پس از ویرایش دیجیتال فیلم، آن را روی نوارهای ویدیویی کپی کردیم و دانشجویان برای انجام آزمایش در محوطه دانشگاه هاروارد پراکنده شدند.<sup>(۸)</sup>

آن‌ها از داوطلبان می‌خواستند تعداد پاس‌های بازیکنان سفیدپوش را بی‌صدا بشمارند، اما پاس‌های بازیکنان سیاه‌پوش را نادیده بگیرند. مدت این فیلم کمتر از یک دقیقه بود. اگر می‌خواهید خودتان این کار را امتحان کنید، همین حالا دست از مطالعه بردارید و به وبگاه کتاب به آدرس [www.theinvisiblegorilla.com](http://www.theinvisiblegorilla.com) بروید. ما در این وبگاه، لینک‌های بسیاری از آزمایش‌های مورد بحث، از جمله نسخه کوتاهی از فیلم پاس بسکتبال را قرار داده‌ایم. ویدیو را با دقت تماشا کنید و حتماً هم پاس‌های هوایی و هم پاس‌های زمینی را در شمارش خود در نظر بگیرید.

دانشجویان ما بلافاصله پس از پایان ویدیو از شرکت‌کنندگان خواستند تعداد پاس‌ها را گزارش دهند. در نسخه کامل، پاسخ صحیح سی و چهار- یا شاید سی و پنج- بود. راستش را بخواهید، مهم نیست. هدف از شمارش این بود که افراد درگیر انجام کاری شوند که نیازمند توجه به کنش‌های صحنه باشد، اما واقعاً توانایی شمارش پاس‌ها موضوع مورد علاقه ما نبود. در واقع می‌خواستیم چیز دیگری را آزمایش کنیم. در نیمه‌های ویدیو، یکی از دانشجویان دختر با لباس کامل گوریل وارد صحنه می‌شود، وسط بازیکنان می‌ایستد، رو به دوربین می‌کند، با مشت به سینه‌اش می‌کوبد و سپس خارج می‌شود. او حدود ۹ ثانیه در صحنه است. پس از پرسش در مورد پاس‌ها، سؤالات مهم‌تری از شرکت‌کنندگان پرسیدیم:

سؤال: وقتی کار شمارش روانجام می‌دادی، متوجه چیزی غیرعادی نشدی؟

جواب: نه.

سؤال: به غیر از بازیکنان، چیز دیگری‌ای توجهت رو جلب نکرد؟

جواب: خب، چند تا آسانسور دیدم و حروف S که روی دیوار نوشته شده بودن.

نمی‌دونم منظور از این S چی بود.

سؤال: به غیر از بازیکنان، متوجه شخص دیگری‌ای نشدی؟

جواب: نه.

## سؤال: متوجه گوریل نشدی؟

### جواب: متوجه چی؟!؟

شگفت آن‌که، تقریباً نیمی از شرکت‌کنندگان در مطالعه ما متوجه گوریل نشده بودند! این آزمایش پس از آن بارها، تحت شرایط متفاوت، با مخاطبان متنوع و در کشورهای مختلف تکرار شد، اما نتایج همیشه یکسان بوده است؛ حدود نیمی از مردم گوریل را نمی‌بینند. چگونه افراد نمی‌توانند گوریلی را ببینند که مستقیماً جلوی آن‌ها راه می‌رود، روبه آن‌ها می‌کند، به سینه‌اش مشت می‌کوبد و دور می‌شود؟ چه چیزی باعث نامرئی شدن گوریل می‌شود؟ این خطای ادراک، ناشی از عدم توجه به یک شیء غیرمنتظره است و از این رو جامعه علمی آن را «کورتوجهی»<sup>۱</sup> می‌نامد. این نام آن را از انواع کوری ناشی از نقص سیستم بینایی متمایز می‌کند. در اینجا، گرچه افراد گوریل را نمی‌بینند، اما چشم‌هایشان مشکلی ندارد. در واقع، زمانی که توجه خود را به منطقه یا جنبه خاصی از دنیای دیداری خود اختصاص می‌دهند، معمولاً متوجه اشیاء غیرمنتظره نمی‌شوند، حتی اگر این اشیاء غیرمنتظره، بارز و مهم باشند و درست در برابر دیدشان ظاهر شوند.<sup>(۹)</sup> به عبارت دیگر، شرکت‌کنندگان چنان روی شمردن پاس‌ها تمرکز می‌کردند که نسبت به گوریلی که درست در مقابل چشم‌انشان بود «کور» می‌شدند.

با این وجود، آنچه ما را به نوشتن این کتاب سوق داد، کورتوجهی به‌طور کلی یا مطالعه گوریل به‌طور خاص نبود. این واقعیت که افراد از ادراک برخی چیزها بازمی‌مانند مهم است، اما آنچه که ما را بیش از این تحت تأثیر قرار داد، غافلگیری آن‌ها پس از پی بردن به این موضوع بود. وقتی ویدیورا دوباره و این بار بدون شمارش پاس‌ها تماشا می‌کردند، همه گوریل را به راحتی می‌دیدند و شوکه می‌شدند. برخی فوراً می‌گفتند، «من این رو ندیدم؟!» یا «امکان نداره!» مردی که بعدها از سوی تهیه‌کنندگان مجله خبری دیتالین این‌بی‌سی برای گزارش خود در مورد این تحقیق مورد آزمایش قرار گرفت، گفته بود، «من که می‌دونم گوریل اولین بار از اونجا رد نشد.» شرکت‌کنندگان دیگر ما را متهم می‌کردند که وقتی حواسشان نبوده، نوار را عوض کرده‌ایم.

مطالعه گوریل شاید بیش از هر چیز دیگری نشانگر تأثیر قدرتمند و فراگیر خطای

.....  
1. Inattention blindness

ادراکی توجه باشد؛ آنچه ما از دنیای دیداری خود تجربه می‌کنیم به مراتب کمتر از چیزی است که تصور می‌کنیم. اگر کاملاً از محدودیت‌های توجه آگاه بودیم، این خطای ادراکی از بین می‌رفت. ما در زمان نوشتن این کتاب، طی قراردادی از مؤسسه نظرسنجی SurveyUSA خواستیم تا ضمن تماس با نمونه‌ای آماری از بزرگسالان آمریکایی، از آن‌ها سؤالاتی در مورد نحوه کارکرد ذهن بپرسد. در نتیجه‌ی این نظرسنجی دریافتیم که بیش از ۷۵ درصد از مردم معتقدند که حتی وقتی روی چیز دیگری تمرکز می‌کنند، متوجه چنین رویدادهای غیرمنتظره‌ای می‌شوند<sup>(۱۱)</sup> (در مورد دیگر یافته‌های این نظرسنجی در طول کتاب صحبت خواهیم کرد).

درست است که ما برخی از ابعاد دنیای خود، به ویژه ابعادی که در کانون توجهمان قرار دارند، را به صورت واضح تجربه می‌کنیم، اما این تجربه غنی ناگزیر منجر به این باور اشتباه می‌شود که ما جزئیات همه اطلاعات پیرامون خود را پردازش می‌کنیم. در اصل، ما می‌دانیم که برخی از ابعاد جهان خود را چقدر واضح می‌بینیم، اما از ابعادی که خارج از کانون توجه قرار می‌گیرند، کاملاً ناآگاهیم. تجربه دیداری واضح ما، نابینایی ذهنی چشمگیری را پنهان می‌کند. تصور ما این است که اشیاء دیداری متمایز یا غیرمعمول توجهمان را جلب می‌کنند، اما در واقعیت، اغلب کاملاً نسبت به آن‌ها بی‌توجهیم.<sup>(۱۲)</sup>

از سال ۱۹۹۹ که آزمایش ما با عنوان «گوریل‌ها در میان ما» در نشریه «ادراک»<sup>۲</sup> منتشر شد،<sup>(۱۳)</sup> به یکی از مطالعات با بیشترین بحث و اثبات در کل حوزه روان‌شناسی تبدیل شد. این آزمایش در سال ۲۰۰۴ جایزه ایگ‌نوبل<sup>۳</sup> را برای ما به ارمغان آورد (این جایزه به دستاوردهایی اعطا می‌شود که «ابتدا مردم را می‌خندانند و سپس به فکر فرومی‌برند») و حتی در یکی از قسمت‌های مجموعه تلویزیونی سی‌اس‌آی، شخصیت‌ها در مورد آن بحث کردند<sup>(۱۴)</sup> و البته، حساب تعداد دفعاتی که مردم از ما پرسیده‌اند ویدیوی بسکتبالیست‌ها و گوریل را دیده‌ایم یا نه، از دستمان دررفته است.

### گوریل نامرئی کنی کانلی

دیک لردر مورد آزمایش گوریل ما شنیده بود و می‌خواست عملکرد کنی کانلی را

- 
1. the illusion of attention
  2. Perception
  3. Ig Nobel Prize

در این آزمایش ببیند، به همین دلیل او را به آزمایشگاه دن آورد. کانلی به لحاظ بدنی با بهت، اما خویشتن دار و کم حرف بود. آن روز بیشتر لر صحبت کرد. دن آن‌ها را به اتاقی کوچک و بدون پنجره در آزمایشگاهش برد، ویدیوی گوریل را به کانلی نشان داد و از او خواست پاس‌های بازیکنان سفیدپوش را بشمارد. راهی از قبل وجود نداشت که بدانیم کانلی متوجه گوریل غیرمنتظره خواهد شد یا نه؛ حدود نیمی از افرادی که ویدیو را تماشا می‌کنند، گوریل را می‌بینند. به علاوه، این‌طور نبود که موفقیت یا شکست کانلی در دیدن گوریل نشان دهد که او شش سال قبل، ضرب و شتم مایکل کاکس در وودراف وی را دیده است یا نه (هردوی این‌ها نکات مهمی هستند و ما به زودی به آن‌ها خواهیم پرداخت). اما با این حال، دن کنجکاو بود واکنش کانلی را وقتی در مورد دانش پشت این آزمایش می‌شنود، ببیند.

کانلی پاس‌ها را به دقت شمرد و گوریل را هم دید. او نیز مثل بیشتر افرادی که گوریل را می‌بینند، از اینکه ممکن است کسی متوجه آن نشود واقعاً شگفت زده شده بود. حتی وقتی دن توضیح داد که مردم اغلب زمانی که توجهشان درگیر چیز دیگریست رویدادهای غیرمنتظره را نمی‌بینند، کانلی همچنان باور نمی‌کرد که کسی دیگری نتواند چیزی که تا این حد برای او واضح بود را ببیند.

خطای ادراکی توجه چنان نهادینه و فراگیر است که همه کسانی که در پرونده کنی کانلی دخیل بودند، با تصویری نادرست از نحوه کارکرد ذهن عمل کردند؛ یعنی این باور اشتباه که ما به مراتب بیش از آن چیزی که جهان اطرافمان توجه می‌کنیم که واقعاً توجه می‌کنیم و از این رو باید همه چیز را متوجه شویم و به یاد بیاوریم. خود کانلی در شهادتش گفته بود که اگر واقعاً از کنار ضرب و شتم وحشیانه مایکل کاکس رد شده بود، باید آن را می‌دید. وکلای کانلی نیز در درخواست تجدید نظر محکومیت او تلاش کردند نشان دهند که او از کنار حادثه ضرب و شتم رد نشده، اینکه شهادتی که در مورد حضور او در نزدیکی این حادثه داده شده اشتباه بوده و اینکه توضیح افسران دیگر درباره این حادثه نادرست است. همه این استدلال‌ها مبتنی بر این فرض بودند که کانلی تنها در صورتی که فرصت دیدن ضرب و شتم را نداشته، ممکن است حقیقت را بگوید. اما در مقابل، اگر کانلی در بن بست وودراف وی در نسخه‌ای واقعی از آزمایش گوریل ما قرار گرفته باشد، چه؟ ممکن

است او درست در کنار ضرب و شتم کاکس بوده و حتی چشمانش روی آن متمرکز شده باشد، بدون اینکه واقعاً چیزی ببیند.

کانلی نگران بالا رفتن اسمات براون از حصار و فرار او بود و متهم را با تمرکز سرسختانه‌ای که خودش «دید تونلی»<sup>۱۴</sup> توصیف می‌کرد، تحت تعقیب قرار داد. دادستان پرونده با تمسخر این ایده گفته بود که آنچه کانلی را از دیدن ضرب و شتم بر حذر داشت دید تونلی نبود، بلکه ویرایش فیلم بود - «او عمداً کاکس را از تصویر حذف کرد.»<sup>(۱۴)</sup>

اما اگر کانلی به اندازه کافی و درست به همان ترتیب که شرکت‌کنندگان آزمایش ما روی شمارش پاس‌های بسکتبال متمرکز بودند روی براون تمرکز داشته، کاملاً این امکان وجود دارد که درست از جلوی حادثه رد شده و باین حال آن راننده باشد. در این صورت، تنها بخش نادرست شهادت کانلی این بود که او باید کاکس را می‌دیده است. آنچه در این پرونده بیش از همه جالب به نظر می‌رسد این است که شهادت خود کانلی بود که شواهد اولیه در مورد نزدیکی او به محل ضرب و شتم را فراهم کرد و این شواهد، در کنار برداشت غلط از کارکرد ذهن و دیوار آبی سکوتی که مأموران دیگر پلیس ایجاد کردند، دادستان‌ها را بر آن داشت تا او را به شهادت دروغ و جلوگیری از اجرای عدالت متهم کنند. تصور آن‌ها و هیئت منصفه‌ای که کانلی را محکوم کرد این بود که او نیز از رفقای خود محافظت می‌کند.

رای محکومیت کنی کانلی در نهایت در دادگاه تجدیدنظر تغییر کرد و در ژوئیه ۲۰۰۵ لغو شد. اما دلیل پیروزی کانلی در دادگاه این نبود که دادستان‌ها یا قاضی متقاعد شدند که او واقعاً حقیقت را می‌گوید. بلکه دادگاه تجدیدنظر بوستون حکم داد که او از محاکمه عادلانه محروم شده است، زیرا دادستان در مورد گزارشی از اف‌بی‌آی که اعتبار یکی از شاهدان دولت را زیر سؤال می‌برد، به وکلای مدافع کانلی چیزی نگفته بود.<sup>(۱۵)</sup> پس از اینکه دولت در سپتامبر ۲۰۰۵ تصمیم به عدم محاکمه مجدد او گرفت، سرانجام در دسرهای حقوقی کانلی به پایان رسید. کانلی در ۱۹ مه ۲۰۰۶، یعنی بیش از یازده سال پس از حادثه اصلی در وودراف‌وی که زندگی‌اش را تغییر داد، به عنوان افسر پلیس بوستون به شغل پیشین خود بازگشت؛ البته تنها پس از آنکه به اجبار، آموزش‌های آکادمی پلیس برای

نیروهای جدید را دوباره درسی وهفت سالگی پشت سر گذاشت.<sup>(۱۶)</sup> او بابت سال‌هایی که از نیروی پلیس اخراج شده بود، ۶۴۷ هزار دلار حقوق معوقه دریافت کرد<sup>(۱۷)</sup> و در سال ۲۰۰۷ ترفیع گرفت و کارآگاه شد.<sup>(۱۸)</sup>

ما در این کتاب، مثال‌ها و داستان‌گونه‌های زیادی مانند داستان کنی کانلی روایت خواهیم کرد که نشان می‌دهند چگونه خطاهای ادراکی روزمره می‌توانند تأثیری شگرف بر زندگی ما داشته باشند. البته دو هشدار مهم وجود دارد. اول اینکه، همان‌طور که رابرت پیرسیگ<sup>۱</sup> در کتاب خود با عنوان «ذن و هنر نگهداری موتورسیکلت»<sup>۲</sup> می‌نویسد، «هدف واقعی استفاده از روش علمی اطمینان از این است که طبیعت، شما را با این فکر که چیزی را می‌دانید که در واقع نمی‌دانید، گمراه نکرده است».<sup>(۱۹)</sup> اما علم تنها می‌تواند تا همین حد پیش برود و گرچه می‌تواند چگونگی شکل‌گیری کهنکشان‌ها، رونویسی دی‌ان‌ای در پروتئین‌ها و ادراک و یادآوری جهان توسط ذهن را به‌طور کلی به ما بگوید، اما از توضیح رویدادی واحد یا موردی خاص تقریباً ناتوان است. ماهیت خطاهای ادراکی روزمره تقریباً هرگز امکان اثبات این موضوع را نمی‌دهند که حادثه‌ای خاص کاملاً در اثر اشتباه ذهنی خاصی رخ داده است. هیچ قطعیتی وجود ندارد که کانلی ضرب‌وشتم را به دلیل کورتوجهی ندیده باشد و حتی این قطعیت نیز وجود ندارد که او اصلاً آن را ندیده باشد (ممکن بود آن را دیده و همواره دروغ گفته باشد). بدون مطالعه توجه در همان شرایطی که کانلی با آن روبرو بود (شب، دویدن به دنبال کسی که از حصار بالا می‌رود، خطر تعقیب یک متهم به قتل، محیط ناآشنا و حمله گروهی از مردان به یک نفر)، نمی‌توان احتمال ندیدن آنچه کانلی می‌گفت ندیده است را تخمین زد.

اما می‌توان گفت که شهود<sup>۳</sup> افرادی که او را مقصر شناخته و محکوم کردند بسیار نادرست بود. آنچه مسلم است این است که بازرسان پلیس، دادستان‌ها و اعضای هیئت منصفه و تا حدی هم خود کنی کانلی، همه تحت خطای ادراکی توجه عمل کردند و این احتمال را- که ما احتمالی قوی می‌دانیم- نادیده گرفتند که ممکن است کانلی در مورد جایی که در آن شب ژانویه در بوستون حضور داشته و چیزی که ندیده،

1. Robert Pirsig  
2. Zen and the Art of Motorcycle Maintenance  
3. Intuitions

حقیقت را گفته باشد.

دومین نکته مهمی که باید در نظر داشت این است که ما از داستان‌ها و داستان‌گونه‌ها برای بیان استدلال خود استفاده می‌کنیم، چراکه روایت‌ها قانع‌کننده، فراموش‌نشده‌نی و به راحتی قابل فهم هستند. اما معمولاً مردم داستان‌های متقاعدکننده گذشته را در مورد چرایی هراتفاقی باور می‌کنند، حتی زمانی که هیچ شواهد قاطعی از دلایل واقعی آن رویداد وجود نداشته باشد. به همین دلیل، ما تلاش می‌کنیم نمونه‌های داستانی را با بهترین تحقیقات علمی تقویت کنیم و به این منظور از یادداشت‌های پایانی برای مستند کردن منابع خود و ارائه اطلاعات بیشتر استفاده خواهیم کرد.

هدف ما این است که نشان دهیم چگونه خطاهای ادراکی روزمره بر افکار، تصمیمات و اعمال ما تأثیر می‌گذرانند و شما را متقاعد کنیم که این خطاهای ادراکی تأثیر زیادی بر زندگی ما دارند. بر این باوریم که با در نظر گرفتن این استدلال‌ها و شواهد، شما هم با ما موافق خواهید بود و طرز فکر بسیار متفاوتی در مورد ذهن و رفتار خود خواهید داشت. در این صورت امیدواریم که بر همین اساس عمل کنید. بنابراین، کتاب را با دید انتقادی بخوانید و ذهن خود را نسبت به این احتمال بازنگه دارید که ممکن است نحوه کارکرد آن، آن‌طور که تصور می‌کنید نباشد.

### زیردریایی هسته‌ای و فایق ماهیگیری

اولین حادثه بزرگ بین‌المللی در دوران ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش را به خاطر دارید؟ این حادثه در ۹ فوریه سال ۲۰۰۱، کمتر از یک ماه پس از روی کار آمدن او اتفاق افتاد.<sup>(۲۰)</sup> ساعت حدود ۱ و ۴۰ دقیقه بعد از ظهر بود. فرمانده اسکات وادل<sup>۱</sup>، کاپیتان زیردریایی هسته‌ای یواس اس گرینویل<sup>۲</sup> در نزدیکی هاوایی، دستور یک مانور غافلگیرانه موسوم به «عمق اضطراری» را صادر کرد که در آن زیردریایی ناگهان به زیر آب فرو می‌رود. پس از آن، دستور «تخلیه اضطراری مخزن تعادل اصلی» را داد که در آن، هوا با فشار زیاد آب را از مخازن تعادل اصلی خارج می‌کند و باعث بالا آمدن زیردریایی با حداکثر سرعت به سطح آب می‌شود. در این نوع مانور، که در فیلم‌هایی مانند «شکار برای اکتبر سرخ»

1. Scott Waddle

2. USS Greene ville



نشان داده شده، سینه زبردربایی درواقع از آب بیرون می‌آید. درحالی‌که گرینویل به سطح آب می‌آمد، خدمه و مسافران صدای بلندی شنیدند و کل کشتی تکان شدیدی خورد. در این لحظه وادل گفته بود، «خدای من، این دیگه چی بود؟»

کشتی او با سرعت بالا، درست زیریک شناور ماهیگیری ژاپنی به نام اهیمه مارو ظاهر شده بود. سکان گرینویل که به‌طور خاص برای نفوذ در توده‌های یخ قطب شمال تقویت شده بود، بدنه قایق ماهیگیری را به‌طور کامل برش داد. درنتیجه، گازوئیل شروع به نشت کرد و آب وارد اهیمه مارو شد. ظرف چند دقیقه، قایق از عقب در آب فرورفت، درحالی‌که سرنشینان آن سخت تلاش می‌کردند خود را به سینه قایق برسانند. بسیاری از آن‌ها توانستند سوار سه قایق نجات شوند و نجات پیدا کردند اما سه نفر از خدمه و شش مسافرجان خود را از دست دادند. گرینویل خسارت چندانی نداشت و هیچ‌یک از سرنشینان آن آسیب ندیدند.

اما اشتباه کار کجا بود؟ چگونه یک زبردربایی مدرن و پیشرفته، مجهز به پیشرفته‌ترین رادار دریایی و خدمه مجرب، نتوانست قایق ماهیگیری حدوداً دوست فوتی را در نزدیکی خود تشخیص دهد؟ هیئت ملی ایمنی ترابری در تلاش برای توضیح این حادثه، ضمن تهیه گزارشی پنجاه‌ونه صفحه‌ای، همه راه‌های ممکن قصور افسران در پیروی از دستورالعمل‌ها، همه عوامل حواس‌پرتی مربوط به پذیرایی از هیئت بازدیدکنندگان غیرنظامی، همه خطاهای طول مسیر و همه سوءتفاهمات مؤثر در ردیابی ضعیف موقعیت واقعی اهیمه مارو را به‌طور کامل مستند کرد. این گزارش هیچ شواهدی مبنی بر مصرف الکل یا مواد مخدر، بیماری روانی، خستگی یا تضاد شخصیتی که بر عملکرد خدمه تأثیرگذار باشد را نشان نمی‌دهد. اما جالب‌ترین چیزی که در مورد این گزارش وجود دارد این است که مهم‌ترین مسئله را نادیده گرفته و حتی تلاشی برای حل آن نمی‌کند؛ اینکه چرا فرمانده وادل و افسر عرشه نتوانستند اهیمه مارو را در پرسکوپ ببینند.

پیش از اینکه زبردربایی اقدام به مانور عمق اضطراری کند، به عمق پرسکوپ توجه می‌کند. به این ترتیب فرمانده می‌تواند مطمئن شود که کشتی دیگری در نزدیکی آن نیست. اهیمه مارو باید از طریق پرسکوپ قابل مشاهده بوده باشد و فرمانده وادل درست

به سمت آن نگاه کرده، اما آن راننده است. چرا؟ گزارش هیئت ترابری بر کوتاه بودن زمان نگاه کردن در پریسکوپ تأکید دارد. استون فیلیپس، خبرنگار دیتالین ان بی سی نیز با تأکید بر همین موضوع می‌گوید، «اگر وادل مدت بیشتری به پریسکوپ نگاه می‌کرد یا آن را بالاتر می‌برد، ممکن بود همیشه مارو را ببیند. او می‌گوید شکی ندارد که در مسیر درستی نگاه می‌کرده است.» هیچ‌یک از این گزارش‌ها دلایل احتمالی دیگری را برای ناکامی وادل در دیدن شناوری که در آن نزدیکی بود در نظر نمی‌گیرند؛ ناکامی‌ای که خود وادل را نیز غافلگیر کرده بود. اما نتایجی که ما از آزمایش گوریل به دست آوردیم نشان می‌دهد که واقعاً ممکن است افسر فرمانده یواس اس گرینویل با وجود تمام تجربه و تخصص خود به کشتی دیگری نگاه کرده و آن راننده باشد. مسئله کلیدی این است که موقع نگاه کردن، فکر می‌کرده چه چیزی می‌بیند. او بعدها گفته بود، «من نه دنبال چنین چیزی بودم و نه انتظارش رو داشتم.»<sup>(۲۱)</sup>

به ندرت پیش می‌آید که زبردربایی‌ها در زمان آمدن به سطح آب با کشتی‌های دیگر برخورد کنند، پس لازم نیست در سفر دریایی بعدی خود با فکر کردن به چنین احتمالی از خواب بی‌خواب شوید. اما این نوع تصادف ناشی از «نگاه کردن، اما ندیدن» در خشکی بسیار رایج است. شاید بریتان پیش آمده باشد که موقع خارج شدن از یک پارکینگ یا جاده فرعی، مجبور به توقف ناگهانی شوید تا از برخورد با خودرویی که تا آن لحظه ندیده بودید جلوگیری کنید. رانندگان معمولاً پس از تصادفات ادعا می‌کنند، «من داشتم درست همون جا رو نگاه می‌کردم، ولی معلوم نیست اون از کجا پیداش شد... اصلاً ندیدمش.»<sup>(۲۲)</sup> این موقعیت‌ها به‌ویژه از آنجایی نگران‌کننده هستند که با شهود ما در مورد فرآیندهای ذهنی مرتبط با توجه و ادراک مغایرت دارند. تصور ما این است که باید هر چیزی که در برابرم وجود دارد را ببینیم، اما در واقع، در هر لحظه فقط نسبت به بخش کوچکی از دنیای دیداری خود آگاهی داریم. این ایده که ممکن است ما نگاه کنیم اما نبینیم، کاملاً با درکی که از ذهن خود داریم ناسازگار است و این درک اشتباه می‌تواند منجر به تصمیم‌از روی بی‌احتیاطی یا اعتماد به نفس کاذب شود.

در این فصل، وقتی از نگاه کردن صحبت می‌کنیم، مثلاً وقتی می‌گوییم «نگاه کردن بدون دیدن»، منظورمان به هیچ‌وجه چیزی انتزاعی یا مبهم یا استعاری نیست، بلکه

به معنای واقعی کلمه به نگاه کردن به چیزی اشاره داریم. استدلال ما واقعاً این است که چشم دوختن به چیزی نمی‌تواند دیدن آگاهانه آن را تضمین کند. ممکن است شک‌گرایان در مورد اینکه شرکت‌کننده‌ی آزمایش گوریل یا افسری که متهم را تعقیب می‌کرد یا فرمانده زبرداری که کشتی خود را به سطح آب می‌آورد، واقعاً درست به شیء یا رویداد غیرمنتظره نگاه کرده یا خیر، دچار تردید باشند. اما آن‌ها برای انجام این تکالیف (شمارش پاس‌ها، تعقیب متهم یا جستجوی منطقه برای یافتن کشتی‌ها)، باید درست به جایی نگاه می‌کردند که شیء غیرمنتظره ظاهر شده بود. به نظر می‌رسد راهی وجود دارد که بتوان دست‌کم در شرایط آزمایشگاهی، محل دقیق چشمان شخص روی صفحه نمایش را در هر لحظه مشخص کرد (روشنی فنی برای تشخیص «محل نگاه کردن»). این تکنیک که با استفاده از وسیله‌ای به نام «ردیاب چشم» انجام می‌شود، می‌تواند نشان دهد که آزمودنی در هر بازه زمانی - مثلاً در زمان تماشای ویدیوی گوریل - به کجا و برای چه مدت نگاه کرده است. دانیل ممرت<sup>۱</sup> دانشمند علوم ورزشی از دانشگاه هایدلبرگ که آزمایش گوریل ما را با استفاده از ردیاب چشم خود انجام داده است، دریافت که آزمایش شونده‌گانی که متوجه گوریل نشدند، به‌طور میانگین یک ثانیه کامل به آن نگاه کرده بودند و این همان مدت زمانی بود که کسانی که آن را دیدند صرف کردند!<sup>(۲۳)</sup>

### بدترین توپ‌رایی بن روتلیسبرگر

در فوریه ۲۰۰۶، بن روتلیسبرگر<sup>۲</sup> در سن بیست‌وسه سالگی و تنها پس از دومین فصل حضور خود به‌عنوان بازیکن حرفه‌ای فوتبال، به جوان‌ترین بازیکن خط حمله در تاریخ ان‌اف‌ال یا لیگ ملی فوتبال آمریکایی تبدیل شد که برنده مسابقه سوپر بول شده است. او در تاریخ ۱۲ ژوئن همان سال، در طول دوران تعطیلات بازی‌های لیگ، سوار بر موتورسیکلت سوزوکی ۲۰۰۵ مشکی‌رنگ خود در خیابان دوم پیتسبورگ در حال خروج از مرکز شهر بود.<sup>(۲۴)</sup> درحالی‌که روتلیسبرگر به تقاطع خیابان دهم نزدیک می‌شد، یک خودروی کرایسلر نیویورکر که مارتا فلایشمن آن را می‌راند نیز در همان خیابان دوم در جهت مخالف از راه می‌رسید. چراغ‌راهنما برای هر دو وسیله نقلیه سبز بود. در این هنگام فلایشمن به

1. Daniel Memmert  
2. Ben Roethlisberger